

## لامارتین

- ۲ -

زندگانی و آثار فکر لامارتین ادوار و اشکال گوناگون داشته است تا سی سالگی عمرش در ظلمت آرزوهای مبهم و غیرمحدود طی شده هر لحظه راه تازه‌ای پیش گرفته . سودای جدیدی پخته و جلدی در تلون مزاج افراط کرده بود که همه کس تمنیات او را نامتناهی می‌پنداشت ولی ناگهان روحی جدید در کالبد او حلول کرد و سی سال تمام با اقتضارات درخشانی هم‌آغوش ساخت : دیکتاتور نطق و بیان گشت . مورخ . شاعر . خطیب . سیاستمدار شد و در مدت سه‌ماه بقوه فصاحت و نیروی شجاعت انقلابی ایجاد نمود که فرانسه و ممالک دیگر را غریق بحر حیرت ساخت سپس از سرحد نور در گذشته و بظل ذلت دچار شد و نوزده سال باقی مانده حیاتش را در روزگار پیری بینوائی و کار اجباری گذراند و نشیب سعادت را در نوشت و بحفره نیستی فرو رفت .

۲۳۴

لامارتین بطوری که نوشته شد در ۲۱ اکتبر ۱۷۹۰ در ماکن متولد گردید و اینکه در ضمن توصیف میبای با ذکر این جمله «دهکده ناریکی که در آن آسمان مرا بعالم وجود کشانید» آنچرا مولد خویش میخواند بکلی خطاست و او قبل از چهار سالگی ابداً بدآنجا قدم نهاده بود .

پدرش که در زمان شورش فرانسه از آخرین مدافعین سلطنت بشمار میرفت از سال ۱۷۹۴ در ماکن بحال انزوا بسر برد و در آنجا لامارتین با آرامش و آزادی طفلی مانند دهقان در ظل

تربیت پدر و مادر در میان شش نفر خواهرانش یا بقول رویه کولار در آشیان کسبوتران سالهای اولیه حیات را بخوشی میگذراند و از همان ایام بشعر و شاعری علاقه مفراطی داشت چنانکه گوید «من حساس و سریع التأثیر زائیده شده بودم و این دموهبت آسمانی بزرگترین عامل شعر و ادب بود . منظره حرّحی اشیاء در دماغ من تأثیر عمیقی بخشیده بزودی مبدل باحساسات گشته روحم بصور اشیاء روح نامیه داده و قلبم با آن آثار آمیخته میشد»

در ده سالگی بشعر آشنائی یافت و از زمانی که او را به مدرسه بللی فرستادند لافوتن را که افسانه‌هایش در مدرسه تدریس میشد منظور داشته و میگوید «در تمام این آثار درس من کوچکترین قبسی که قادر بر تنویر فکرم باشد نیافتم»

در ۱۸۱۴ که بوربونها مجدداً قدرتی یافتند و زمام امور کشور را بعده گرفتند داخل قشون شده و پس از چندی مستعفی گشته بایطالیا سفر کرد . در طی این سفر بسال ۱۸۱۶ دراکس له بن با زن کم نظیری مسمّاة بمادام شارل که بعدها او را در اشعارش بنام الویر یاد میکند آشنا شد و بعشق یکدیگر مبتلا گردیدند

در سال ۱۸۲۰ نخستین بار لامارتین قسمتی از اشعار خویش را بنام اندیشه‌ها در مجمع بزرگی خواند و خود را طرف توحه و احترام عموم ساخت ژاکلارتی در وصف آن . حفلی گوید (مجمعی از هوشمندانرا بنظر بیاورید که زنان خندان و مردان شادمانش به استماع اشعار شعرا مشغولند . ضمناً از شاعر پندار پرستی که در آن مجلس حاضر و در گوشه ای خزیده است سخن بمیان میآید . میگویند اینجوان سی ساله هم اشعاری ساخته است چند کس از او خواهش میکنند که آثار طبع و قریحه خود را بر آنان بنماید او برهیزد . قامتی رسا و اندامی رعنا دارد . وهای تابدار بر پیشانی

تابناکش فرو ریخته است اشعار خود را میخواند : آهنگ صدایش با تمام سادگی یکنوع نغمه دلفریب را حائز است . اثر صورت و فکرش در ارواح نافذ میشود . ناگهین آن مردان متبسم متفکرشده زندهای خندان متأثر گشته اشک در چشم همه حاقه میزند . دیده حضان از سرشك ترحم و ایمان و امید نمناك میشود . زیرا این زبان تازه واردیست که خیلی تازگی دارد : مجهول الهویهای پرده از عالم مجهولی برگرفته عالم نامتناهی عالم معنویرا در انظارنمایان میسازد بر مردمی که مقتضیات آن عصر دستور جنك و خونریزی میدهد او با نغمه شیرین و جاذب خویش میگوید : «میدان جنك تو خوبی و نکوئیست»

سه ماه پس از اینروز یعنی در ۶ ژوئن خانم جوان انگلیسی تحصیل کردهای را لامارتین بهقد خود درآورد اینزن که در بدو امر چندان روی رضا برای این ازدواج نشان نمیداد پس ازهمسری با لامارتین شوهر خویشرا بحد پرستش دوست داشت و همانطور که در روزگار سعادت شريك زندگانی او بود دوران تیره بختی سقوط و پیریشرا هم با جلادت و بردباری فوق العاده تحمل کرد و آئی از شدائد و محن روی نگرداندهبا تمام وسایل ممکن موجبات خوشوقتی او را فراهم میساخت . باری اندکی پس از عروسی بسمت منشی گری سفارت فرانسه بفلورانس شتافته ( اندیشههای جدید) را منظوم ساخت ولی این کتاب مانند نخستین کتاب او طرف توجه نگردید چون لرد بایرون شاعر شهیرانگلیسی برای مساعدت با یونانیها و جنك با عثمانیها بسرزمین فلاسفه شتافته و در میسولنگی بچنگال هلاك افتاد لامارتین تصمیم گرفت منظومه چیلد ها رولد را که بایرون فرصت اتمامشرا نیافته بود تمام کند ولی در یکی از اشعارش

بایطالیائی‌ها توهینی وارد ساخته بود که موجب خشم آن ملت کهن سال گردید. بعد از چندی بعضویت آکادمی فرانسه که در این ایام خیلی اشکال داشت پذیرفته شد و آهنگهای شاعرانه و مذهبی را انتشار داد.

شورش ژویه او را مجبور بترك مشاغل سیاسی کرد و بعزم دیدار مشرق‌زمین بکشتی نشسته در مدت سیزده مالا قسمتی از ایتالیا و یونان و سوریه و فلسطین را گردش کرد و در اثنای سفر خبر کسالت دخترش را شنید و در شتای سیاحترا گسیخته بفرانسه برگشت دختر بیچاره اش در بهار جوانی چشم از گلستان زندگانی پوشیده و داعی التیام ناپذیر بر قاپ پدر نهاد. لامارتین در اثر مشاهدات شرقی خود کتاب سفر بمشرق را انتشار داد و متدرجاً کتب ژسان و سقوط یکفرشته و منتخبات شاعرانه را بمورد مطالعه عامه گذارد ولی ذوق مردم در آن اوقات یعنی ۱۸۳۸ و ۳۹ بخطابه و سیاست متمایل گشته بود و دو کتاب اخیر او را مورد توجه قرار نداد.

لامارتین با وجودیکه بوکالت ملت منتخب شده بود و باهیچ دسته و حزبی موافقت نداشته و داخل هیچ فرقه ای نمیشد. همواره میگفت جای من بر سقف است و از آنجا که با ایمان کامل طرفدار حکومت ملی بود در ۱۸۴۷ تاریخ ژیروندنها را گرد آورد و هنگامی که انقلاب ۱۸۴۸ شهر پاریس را بدست شورشیان افکند میگفت اینک تاریخ من جلوه گر میشود. در این شورش لامارتین نفوذ بسیار یافت و بریاست حکومت موقتی و وزارت امور خارجه منصوب گشته و با قوه فصاحت و بلاغت جامعه را بانکسار سلاسل عبودیت و اسقاط قلائد رقیق و ادار ساخته و نامزد ریاست جمهور گشته با هفده هزار نفر بر علیه نه کرور طرفداران لوی ناپلیون قیام نمود. لیکن توفیق نیافته و ناگزیر بگوشه سن یوان آرمیه

بتألیف و تصنیف رازها ، اسرار جدید ، گرازیللا پرداخت سپس پاسی رفت و بروزگار سختی مبتلا گردید . سال های آخر عمر لامارتین بدشواری طی شده با فقر و فلاکتی بی نهایت توأم بود زیرا اسراف و عاقبت نیمه پستی او را مفلوک کرده و نه میلیون و دوست هزار فرانك مقروض ساخته بود طلبکاران با او مساعدت نموده و حاضر شدند که طلب خود را باقساط بستانند بنا برین شاعر بیچاره مجبور بود شب و روز خود را بنوشتن مقالات و کتب صرف کند تا بتواند هشتصد هزار فرانك قسط سالیانه را بموقع مقرر بپردازد . دولت که باستیصال او واقف شد از ۱۸۶۷ مقرر داشت سالی ۲۵ هزار فرانك بدو کمک شود و بقول سنت بوو کسی که سالیانه ای متعادی از انواع سعادتها بهره مندی یافته بود در روزگار پیری بایستی منفرد و بیسکس زیسته شب و روز بنوشتن مشغول باشد واحده بر حال زارش توجهی نکند

۴۳۸

مشاق روحی و جسمی حرکت شاعر را بسوی مرك سریعتر ساخته و در اول مارس ۱۸۶۹ در پاسی راه سر منزل آخرت را پیش گرفت جسدش را بی هیچگونه تبخیل و تفخیمی بسن یوان انتقال دادند و در جوار زن و دخترش بخاك سپردند .

علت تنقّب ماندن لامارتین درسیاست و گرفتاری بفقر و بیچیزی عدم ناپایداری و تلون مزاج او بود بی ثباتیش در تمام ادوار حیات ادبی و سیاسی او در اندیشهها ، خطابه ها ، تخیلات ، تاریخ ژیروندنها در امور شورش ۱۸۴۸ و غیره کاملاً نمودار است . او هرچه بود و هرچه میشد در آن ثباتی نداشت : گاهی ناطق ، زمانی شاعر گشته ، روزی سیاستمدار و شبی افسانه گو شده و ساعتی مورخ ، لحظه ای خطیب بود و بالاخره هر دمی بشکلی دیگر جلوه گر میشد معیناً تلون مزاجش مانع از آن نبود که مرد عمل باشد چنانکه

گوید « شعر وسیله تفریح و رفع خستگی ما در ساعات بیهکاری و فراغت ، شعر اسباب آرایش زندگانی ماست ولی نان روز موقوف کار و کوشش است ». عیب دیگر لامزین جود بیقاعده و پندار بیوردش بود که همیشه میخواست خود را دلارو مستحسن و طرف توجه و برتر از دیگران یابد اما واقعاً از عجب نامتناهی نویسندگان عاری بود و از اظهار فضیلت ابا داشت خشم و کینه و بیرحمی در وجودش یافت نمیشد و نزاجات ذاتی و گرم فطری از کلیه حرکات و سکناتش هوردا بود . از حیث قیافه یکی از پردهای نقاشی او را بشرح ذیل نشان میدهد: سر کوچک ، صورت عصبی ، گردن بلند ، چشمان سیاه و موثر ، بینی متقاری ، دهان متبسم ، چانه عریض ، پیشانی بلند و تابناک ، قامت کشیده و رعنا ، ملبس بلباس سیاه و مینماید که در حرکت چابک ولی موقر بوده است ، زیبایی اندامش بآپولون خدای شعر بیشتر همانند گشته و خلاصه سر تا پا شاعر و شاعرانه بود .

۴۳۹

ساختمان جسمش از رگ و عصب و خیلی کم گوشت بود و روی هم رفته باید گفت که این شاعر از حیث شکل و شغل صورتاً و معنماً از هر جهت اعم از امور سیاسی یا مسائل ادبی همیشه با زیبایی سر و کار داشته ، هرگز چشمش با رخسار زشتی خواه در زیست اجتماعی یا زندگانی خصوصی ملاقی نشده است چنانکه خود در کتاب سقوط یکفرشته گوید « انسان عاقل فهمید که بدی وجود ندارد » .

